



گفتم کاش مرا بال‌ها مثل کبوتر می‌بود

تا پرواز کرده راحتی می‌یافتم

هر آینه به جایی دور می‌رفتم

و در صحرا ماوا می‌گزیدم

می‌شتافتم به سوی پناهگاهی

از باد تند و توفان شدید

زیرا که در زمین مشقت و شرارت دیده‌ام...^۱

پنجاهمین سالمرگ فروغ فرخزاد بود. فروغی که بسیاری از ما را در سرکشی‌ها، جوشش‌ها و درک زنانگی دوران نوجوانی و جوانی‌مان همراهی کرده است. برای بسیاری شاید شور و طغیان شعر معاصر بوده و برای نگارنده‌ی این سطور تنها زن الهام‌بخش آن سرزمین، که خودش را جسورانه زیسته و نسبت‌اش را با زندگی و اجتماع از خلال حسگرهایی بس دقیق و توانا به نظمی شاعرانه کشیده است؛ که ذکاوت، نگاه و کنش انسانی‌اش در عمر کوتاهش به درخشندگی تام و تمام از برابر چشمان ما گذشته است. او در یکی از نامه‌هایش، کمی پیش از مرگ با خودآگاهی تمام می‌نویسد که سی و دو سال سهم زندگی را پشت سر گذاشته و

موهای سپید در سرش پیدا شده، اما خودش را نیز پیدا کرده است.^۲ مرگ زودهنگامش در همان سی و دو سالگی این خیال را در ما باقی می‌گذارد که اگر زنده می‌ماند، شاعرانگی‌اش تا کجا اوج می‌گرفت و از توان همدلانه‌ی زنی که مستند کوتاه «خانه سیاه است» را در بیست و هشت سالگی‌اش ساخته، دیگر چه چیز مجال دمیدن می‌یافت... شاعری که در گسترش تجربه‌ی زیستِ مدرن زنانه در اجتماعی مردسالار، در درک از زنانگی خود و فراتر رفتن از سنت‌ها و چارچوب‌های اجتماعی زن‌ستیز نه تنها از زمانه‌ی خود که از تجربه‌ی سال‌ها بعدِ ما در ایران پس‌انقلاب نیز به مراتب پیشروتر بوده است؛ که شصت سال پیش‌تر بس بیش از بسیاری از زنان امروز جامعه‌ی ما تهور تجربه و روایتگری داشته است و چندان سخت نیست تصور آن که در اجتماعی با آن مختصات، چه زخم‌ها که می‌تواند در جان و روان خود پذیرفته باشد. زخم‌هایی که خود را در سروده‌ها و نامه‌های فروغ نیز کم و بیش آشکاره می‌کنند. عشق و ازدواج زودهنگام جوانی، مادر شدن، شکستن پیوند ازدواج در بیست‌سالگی و از دست دادن ارتباط با پسرش شخصی‌ترین لایه‌های این تجربه بوده‌اند که رد روشنی از آن در شعرهای مجموعه‌های اولیه‌ی فروغ به چشم می‌خورد؛ تصاویر و تجربه‌هایی از زنانگی، مادرانگی و کشمکش‌ها و تضادهای مدام با قضاوت‌های اجتماع سخت و سنت‌زده. روندی که در سال‌های متاخر عمر او هرچه بیشتر سوبه‌های هستی‌شناسانه، اجتماعی و بعضاً سیاسی پیدا می‌کند. سروده‌های متاخر او آن بی‌واسطگی جسورانه‌ی سه مجموعه‌ی اول را که عمدتاً به درک و کشف موقعیت زنانه و روایت تجربیات آن می‌گذرد، پس پشت می‌نهد و از روایت حسانیت، تنانگی و تضادهایی که بی‌واسطه‌تر تجربه شده، به نگاه شاعرانه‌ای که تضاد و تنش‌های حیات و زیست اجتماعی و سیاسی برایش بیش از پیش مساله شده، فرا می‌گذرد. دو مجموعه‌ی درخشان «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» داشته‌های ما از این سال‌های سپسین هستند. سروده‌هایی که بیش از پنجاه سال از ظهور آخرین‌هاشان می‌گذرد.

نیم‌قرن پس از درگذشت فروغ، در پنجاهمین سالمرگ تاثیرگذارترین شاعر زن معاصرمان، شاهد مصاحبه‌ای تلویزیونی هستیم میان مصاحبه‌گر برنامه‌ی پرگار تلویزیون بی‌بی‌سی فارسی از یک سو، و نویسنده و فیلم‌سازی که در آخرین سال‌های حیات فروغ با او رابطه‌ای عاشقانه داشته، از سوی دیگر. رابطه‌ای که در این سال‌ها افراد متعددی برای کشف زوایای پنهان آن تلاش کرده‌اند؛ کنجکاو‌ی‌ای که مدام به در بسته‌ی طفره رفتن‌ها و تن ندادن‌های ابراهیم گلستان خورده است. این بین شاهد انتشار پرسروصدای نامه‌های عاشقانه‌ی فروغ فرخزاد به ابراهیم گلستان و تحلیل‌های روانکاوانه‌ی پیرامون ماجرا نیز بوده‌ایم. نامه‌هایی که چند ماه پیش توسط فرزانه میلانی در کتاب «فروغ فرخزاد؛ زندگی‌نامه‌ی ادبی و نامه‌های عاشقانه» منتشر شد. و حالا در آستانه‌ی سالمرگ فروغ،

ابراهیم گلستان ۹۴ ساله برای نخستین بار به مصاحبه‌ای با محوریت فروغ فرخزاد تن داده است.^۳ مصاحبه اما از ابتدا بر خشت کج نهاده می‌شود. مصاحبه‌گر - داریوش کریمی - فروغ را از آغاز مصاحبه یکی از معدود شاعرانی قلمداد می‌کند که «نقشه‌ی روان پیچیده‌ی خودش رو در شعرهاش ترسیم کرده». با چنین مقدمه‌ای از در تحلیل روانشناسانه‌ی فروغ فرخزاد درمی‌آید. می‌کوشد که رد روان او را به شکلی بی‌واسطه در سروده‌هایش دنبال کند و بی آن که میان من شاعرانه و من حقیقی فروغ تفکیکی قایل شود، تناظری یک به یک میان زندگی فروغ فرخزاد و شعرش برقرار نماید. این رویه البته چندان ناآشنا نیست. مطالعات روانشناسانه‌ی متن در دورانی حتماً مد روز بوده است و تحلیل‌های روانکاوانه‌ی متون نویسندگان نامداری چون کافکا زبانزد است. تحلیل‌هایی که هنرمند را به روایتگر بی‌واسطه‌ی خویش فرومی‌کاهد. با این همه، فارغ از نقدی که می‌توان به رویکرد روش‌شناسانه‌ی مصاحبه‌گر داشت، برخورد او نیز چنان است که گویی مضامینی چون مرگان‌اندیشی، افسردگی، تشکیک در دوست داشتن و ... در نسبت با زندگی و هنر یک هنرمند یا حتی در تجربه‌ی انسانی معمول و غیرهنری ما، مضامینی غریب و نامانوس هستند. او در برابر گلستان که تاکنون تنها به امساک، به شکلی خنثی و با پرهیز از احساسات‌گرایی از فروغ و رابطه‌اش سخن گفته، مدام از در ابراز حس و هیجان درمی‌آید. در لحظاتی که گلستان اتفاقی را خنثی‌تر نقل می‌کند، واکنشی نشان می‌دهد که فضا را به روایتگری صمیمانه و حسانی راغب کند. آن هم در برابر گلستان کم‌صبر و حوصله‌ای که گذشته‌اندیش نیست، در نوستالژی سیر نمی‌کند و به قول

خودش نامه‌های فروغ را پس از آن که به دستش رسیده، هیچ‌گاه دوباره نخوانده، چرا که شاید «خوندنش یه مقداری [برایش] دردناک‌تر هم می‌بوده». واکنش‌های کریمی البته شاید دور از انتظار نباشد. گویی او میل و کنجکاوی تلنبارشده‌ی فضای عمومی فارسی‌زبان را در ماه‌ها و سال‌های اخیر نمایندگی کند. تمایل به سر کشیدن در اندرونی رابطه‌ای عاشقانه که تابو بودن‌اش به دلیل تاهل پیشینی گلستان، تمایل را انگار بیشتر هم می‌کند. تمایلی که البته در کلیت‌اش کنجکاوی و علاقه‌ای همگانی به دانستن از زندگی، تاثیرات و تاثرات شخصیت‌های معروف است. رویه‌ی جاافتاده‌ای که به خودی خود ایرادی ندارد، اما مرزهای میان آن با افتادن در دام مصاحبه‌ای مبتذل بسیار ظریف است. ماجرا در دقایقی از مصاحبه با طرح پرسش‌هایی ساده‌دلانه از آن‌چه در فضای خصوصی میان آن دو می‌گذشته، یا پرسش از انتخاب حسی میان فروغ و همسر گلستان و شاید بیش از همه در صحبت بر سر جزئیاتی از صیغه کردن یا نکردن به اوج ناخوشایند خود می‌رسد. روندی که البته تأییدی است بر این که فضایی که شاعر ما شصت و چند سال پیش «زیسته»، هنوز تا چه مایه برای ذهن‌های هنجاران‌دیش و کنجکاو ما جسورانه است.

این میان ابراهیم گلستان هم گاه و بی‌گاه از در تمسخر و طعنه درمی‌آید. او همان لحن معمولش را دارد؛ لحنی که این بار شاید تلخی کمتری در خود داشته باشد و درشتی‌های گاه و بی‌گاه آن نیز، در برابر بی‌ربط و نابه‌جا بودن فرم یا محتوای پرسش‌های

کریمی، مناسب و درست جلوه می‌کند. داستان اما به این‌جا ختم نمی‌شود. مصاحبه‌گر و مصاحبه‌شونده در روندی تشدیدکننده که از روانکاو فروغ شروع می‌شود، به تاثیرپذیری فروغ از گلستان و کمک‌های گلستان به اعتلای فکری فروغ می‌رسند. از این می‌گویند که گلستان چطور در زمان خودکشی «نجاتش داده»؛ از این که در فضای شخصی حرف سیاسی هم می‌زده‌اند و فروغ در «هم‌تراز شدن آب»، به برکت وجود و حضور گلستان و با گرفتن کتاب از گلستان، از رهگذر بحث با او و شنیدن توضیحات گلستان، به درک سیاسی قوی‌تری در سال‌های آخر و شعرهای آخرش دست پیدا کرده است. ابراهیم گلستان حتا در بخشی از مصاحبه، تن زدن فروغ از بلند شدن پیش پای اشرف پهلوی یا روی صحنه نرفتن به واسطه‌ی خوشحال نبودن از حضور اشرف و فرح پهلوی پس از نمایش مستند «خانه سیاه است» را - کنشی که جنبه‌های سیاسی روشن و مظاهری از اختلاف در خود دارد - به «شرم و حیا و ناراحتی از برخورد با یک آدم کولوسال و گنده» نیز تعبیر می‌کند. تعبیری که دست کم در نوع بیانش سوژگی و اندیشه‌ی مستقل فروغ را دست کم می‌گیرد. داستان تا آن‌جا پیش می‌رود که از جایی از مصاحبه برای آن که فروغ شاعر را ببینیم - شاعر جوانی را ببینیم که چند نسل زن و مرد مملکت را از خود متأثر کرده است و مناسبت این مصاحبه سالمرگ او بوده - باید سایه‌ی سنگین پرسش‌های تقلیل‌دهنده‌ی کریمی را از یک سو و خودمحوری گلستان را از سوی دیگر به‌سختی از روی تصویر کنار بزنیم. سوژگی فروغ در این گفت‌وگو تا آن‌جا تقلیل می‌یابد که کریمی از درستی اثرگذاری سیاسی این‌چنینی گلستان در دهه‌ی ۴۰ و بیمناک نبودن گلستان می‌پرسد، طوری که انگار فروغ آن میان موجوی تماماً منفعل بوده که تاثیر گلستان را به‌شکلی صددرصدی در خود جذب و هضم می‌کرده است. گلستان نیز با اعتماد و یقینی مضاعف از درستی این سمت‌وسو و این که باید اجتماع را می‌شناخته و ... می‌گوید. اگر بیننده‌ای از این لحظه مصاحبه را دنبال کند، متوجه نمی‌شود که سخن از یک زن شاعر بیست و چند ساله، پرتجربه و اثرگذار است یا بچه‌ای نابالغ که مدام در حال آموزش دیدن بوده. گلستان به‌صراحت فروغ بالنده و در حال شکل‌گیری و متهور سه کتاب اول را نادیده می‌گیرد. فروغی را که تجربه‌ی عشق، ازدواج و تصمیم به جدایی را پشت سر گذاشته. در برخی لحظات چنان خودمحورانه سخن می‌گوید که گویی همه‌چیز فروغ از و با خود گلستان و در برخورد با داستان‌ها و فیلم‌های او آغاز شده. طوری که بزرگ‌ترین تحول فروغ به زعم گلستان در برخورد با نگاتیوهای «تپه‌های مارلیک» و تلاش ناموفق برای چیدمان متفاوت آن‌ها بوده است.^۴ روند فروکاستن فروغ به تن و روانش و نادیده گرفتن او به‌مثابه‌ی شاعری مستقل در طی گفت‌وگو به شکلی آزارنده پیش می‌رود. جایی از «عدم تعادل موس می» او نیز سخن به میان می‌آید و علاوه بر روان، تن زنانه‌ی شاعر نیز می‌شود مرکز تحلیل. عمل دماغ او برای مصاحبه‌گر می‌شود آغازگاهی برای به میان کشیدن نارضایتی‌های مداوم فروغ از جوانب مختلف زندگی. نارضایتی‌هایی که مصاحبه‌گر ما را مدام شگفت‌زده می‌کند و گلستان جزیی از طبیعت زندگی می‌پندارد. این تهی کردن فروغ از

فاعلیت که در روند کلی گفت‌وگو بسیار بدیهی و طبیعی در جریان است، در تاکید مصاحبه‌گر بر روی نامه‌های عاشقانه‌ی فروغ شکل نمادین خود را پیدا می‌کند؛ در ابراز شگفتی او از این اندازه بیان عاشقانه در نامه‌های فروغ خطاب به گلستان. چرا که توان عاشق بودن و ابراز زنانه از قاب تصویر تاثیرپذیر و منفعلی که مصاحبه‌گر دارد ساخته و پرداخته می‌کند، به تمامی بیرون می‌افتد. در واقع تصویر زنی که عاشقی می‌کند، بیان رها و جسورانه‌ای از دوست داشتن‌اش دارد و تنها معشوقی منفعل نیست، در چارچوب تنگ پذیرش جامعه‌ی مردسالار از زن جایی چندانی ندارد.

و سرآخر این پرسش که چه باید گفت؟ یا بهتر است که بپرسیم چه می‌شود گفت؟ نیم قرن پس از مرگ فروغ فرخزاد، که از بزرگ‌ترین شعرای معاصر ایران و از درخشان‌ترین فیگورهای زن مدرن عصر ما بوده است، یکی از پربیننده‌ترین برنامه‌های فکری-تحلیلی تلویزیونی در این شکل و ابعاد به زندگی او می‌پردازد. در واقع درست‌تر آن است که بگوییم اصلاً به او نمی‌پردازد. یگانگی حضور مدرن و شاعرانه‌ی او را در صحن ادبیات به نوسان‌های روانش فرو می‌کاهد و تنها تاثرات او را از مرد نامدار داستان به تصویر می‌کشد. در چارچوب مرتجع جامعه‌ای هنوز و همواره مردسالار، جایی مناسب برایش تدارک می‌بیند و تکینگی‌اش را و سوژگی زنانه‌اش را با قدرت تمام محو می‌کند. بیننده‌ی برنامه از خود می‌پرسد که اگر با فروغ فرخزاد در یک برنامه‌ی تلویزیونی با مایه‌های روشنفکری چنین می‌کنیم، با سایر زنان بی‌صداتر در لایه‌های ذهن و خیال‌مان چه می‌کنیم؟ در فضای زندگی اجتماعی کنونی‌مان چه می‌کنیم؟ برنامه‌ی پرگار بیان درد یک وضعیت است. اشارتی به این که تا جدی گرفتن سوژگی زنانه هنوز فرسنگ‌ها فاصله داریم...

۱ همان.

۲ جاودانه فروغ فرخزاد. به کوشش امیراسماعیلی و ابوالقاسم صدارت. تهران: مرجان ۱۳۴۷، ص ۱۶.

۳ <https://www.youtube.com/watch?v=tzVJvuXx0gc>

۴ در این‌جا لازم می‌دانم از مصاحبه‌ی اخیر سعید کمالی دهقان با ابراهیم گلستان که در سالمرگ فروغ فرخزاد منتشر شده نیز یاد کنم. در این مصاحبه، گلستان با لحنی بسیار متفاوت و البته فروتنانه از اثرگذاری‌اش بر روی حرکت فروغ سخن می‌راند. طوری که نگارنده را بیش از پیش مجاب می‌کند که نقش اجرای ضعیف مصاحبه‌گر را در کیفیت برنامه‌ی پرگار پررنگ ببیند. (ن.ک. <http://saedkd.com/ebrahim-golestan-on-forough-farrokhzad>)